

بررسی جهت مغایرت آراء در طرق فوق‌العاده اعتراض به آراء با مطالعه تطبیقی در آئین دادرسی مدنی ایران و فرانسه

| علی عباس حیاتی * |

استادیار گروه حقوق دانشگاه رازی

چکیده

در امور ترافعی هدف از دادرسی، از میان برداشتن دعوا و پایان دادن به نزاع میان متداعیین است. معمولاً دعوا با رأی قطعی مرجع قضائی صلاحیت‌دار خاتمه می‌یابد. ولی اگر در موضوع واحد آرای قطعی مغایری صادر شده باشد، نمی‌توان دعوا را خاتمه‌یافته تلقی کرد. زیرا بی‌شک یک یا هر دوی رأی مغایر، خلاف عدالت صادر شده است. اصولاً برای رفع مغایرت آراء نظام قضائی، باید راه‌حل مناسبی ارائه کند که طریقه مناسب می‌تواند اعاده دادرسی یا فرجام‌خواهی باشد، اما خلاف اصول دادرسی، در آئین دادرسی مدنی ایران، هم طریقه اعاده دادرسی پیش‌بینی شده است (وقتی مغایرت میان دو حکم قطعی صادره از دادگاه واحد باشد) و هم فرجام‌خواهی (وقتی مغایرت میان دو رأی صادره از دادگاه واحد یا دادگاه‌های مختلف باشد). با بررسی شرایط هریک از دو طریقه مزبور، مشخص می‌شود، قلمرو حل مغایرت آراء از طریق فرجام‌خواهی گسترده‌تر از اعاده دادرسی است. با توجه به اینکه هریک از طرق اعتراض به رأی مبنا و فلسفه وجودی خاصی دارد، از این‌رو نباید به جهت واحد بتوان از دو طریقه اعتراض فوق‌العاده استفاده کرد. بنابراین، حتی اگر میان دو حکم قطعی صادره از دادگاه واحد، مغایرت وجود داشته باشد، می‌توان از طریق فرجام‌خواهی درخواست رفع مغایرت کرد. پس ضرورتی ندارد، به‌علاوه اعاده دادرسی نیز ممکن باشد. به‌همین علت اصلاح ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) ضروری به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی: حکم، قرار، مغایرت آراء، اعاده دادرسی، فرجام‌خواهی.

مقدمه

هدف از دادرسی فصل خصومت است. نقطه پایان دعوا در دادگستری صدور حکم قطعی از مرجع ذیصلاح است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۶). هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند دعوایی که منجر به صدور آن حکم شده است را مجدداً اقامه کند و اگر چنین کرد، خواننده دعوا می‌تواند «ایراد امر قضاوت‌شده» طرح کند، زیرا حکم سابق دعوا را زائل کرده است. این درحالی است که شرط پذیرش دعوا، وجود اختلاف و منازعه میان طرفین آن است (شمس، ۱۳۸۴: ۱۷). امکان از سرگیری دعوی خاتمه‌یافته، هدف دادرسی را که فصل خصومت است، عقیم می‌گذارد و با وجود آن، نظم قضائی مختل می‌شود (کاتویان، ۱۳۸۳: ۴۴).

هرچند خودداری از رسیدگی مجدد به دعوی مختومه از تکالیف دادگاه نیز هست. اما با وجود آن ممکن است دادگاه مرجوع نسبت به امر قضاوت‌شده، بی‌اطلاع باشد و خواننده دعوا نیز از طرح به موقع ایراد غفلت کند و مجدداً به همان دعوی سابق رسیدگی شود و نتیجه رسیدگی، رأی ای باشد که با رأی سابق مغایرت دارد. در این صورت، طرفین دعوی واحد، دو رأی مغایر در اختیار دارند که ممکن نیست به هر دوی آن‌ها ترتیب اثر داده شود.

با وجود اینکه ممکن است تدابیر زیادی برای جلوگیری از صدور آراء مغایر اتخاذ شده باشد، مانند امکان طرح ایراد امر مطروحه (بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)^۱، امکان درخواست صدور قرار اناطه (ماده ۱۹ ق.آ.د.م) امکان طرح امر قضاوت‌شده (بند ۴ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) و... ولی بروز آن در هر نظام قضائی، اجتناب‌ناپذیر است و یقیناً یکی از دو رأی، اشتباهی و ناعادلانه است. در نكوهش چنین پدیده‌ای بعضی از حقوقدانان گفته‌اند «بزرگ‌ترین عیب صدور احکام متعارض، از بین رفتن حیثیت دستگاه قضائی است. اگر پس از صدور حکم، مرجع دیگری بتواند مفاد دستور دادگاه را لغو کند یا تصمیمی برخلاف آن بگیرد، دیگر اعتباری برای مرجع صادرکننده باقی نخواهد ماند» (کاتویان، ۱۳۸۳: ۴۵). مسئله اساسی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، چگونگی حل معضل مغایرت آراء است. درخصوص این موضوع به‌طور منسجم و با تکیه بر مطالعه تطبیقی تحقیق جامعی ملاحظه نشد. البته در تألیفات مربوط به آئین دادرسی مدنی، عموماً نویسندگان در مبحث اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی شرح مختصری راجع به موضوع دارند. ولی در این تألیفات نگرش مبنایی و انتقادی که وضعیت موجود را نقد کند و پیشنهادهای برای اصلاح آن ارائه کند، دیده نمی‌شود.

۱. علائم اختصاری: قانون آئین دادرسی مدنی (ق.آ.د.م). قانون آئین دادرسی کیفری (ق.آ.د.ک). قانون مدنی (ق.م). قانون امور حسبی (ق.ا.ح).

روش تحقیق در این مقاله، کتابخانه‌ای است و سعی شده است با مطالعه منابع داخلی و همچنین منابع مرتبط با حقوق فرانسه و بعضاً کشورهای عربی، تحقیق جامعی صورت گیرد. در قانون آئین دادرسی مدنی ایران قانون‌گذار برای حل معضل مغایرت آراء، طریقه اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی را پیش‌بینی کرده است. برای روشن شدن موضوع و تحصیل نتیجه موردانتظار لازم است به این سؤالات پردازیم: ۱- رأی و مغایرت آراء به چه معنا است؟ ۲- سبب صدور آراء مغایر چیست؟ ۳- تحت چه شرایطی آرای مغایر قابل اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی هستند و آیا برای رفع مغایرت ضرورتی دارد که دو طریقه شکایت از رأی پیش‌روی معترض گشوده شود؟ ۴- در مقایسه با حقوق فرانسه، مقررات راجع به رفع مغایرت آراء در حقوق ایران چگونه ارزیابی می‌شود؟ بر این اساس، بعد از بیان مفهوم رأی و مغایرت آراء، در سه مبحث به ترتیب، «شرایط و صورت‌های مغایرت»، «اعاده دادرسی به منظور رفع مغایرت آراء» و «فرجام‌خواهی به منظور رفع مغایرت آراء» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مطابق ماده ۲۹۹ (ق.آ.د.م): «چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود». «رأی» مفهومی اعم از «حکم» و «قرار» دارد. براساس این ماده برای اینکه رأی دادگاه حکم قلمداد شود، لازم است: ۱- در امور ترافعی صادر شده باشد. ۲- از دادگاه صادر شده باشد. ۳- راجع به ماهیت دعوا باشد. ۴- قاطع دعوا باشد. قاطع بودن حکم به معنای صدور آن بر محکومیت خواننده نیست. از این رو حکم دادگاه چه در محکومیت خواننده باشد یا بر بطلان دعوای خواهان، قاطع محسوب می‌شود (شمس، ۱۳۸۷: ۲۰۱ - ۲۰۳). با توجه به مفهوم مخالف ماده مزبور «قرار» به تصمیمی گفته می‌شود که از سوی دادگاه اعم از بدوی یا تجدیدنظر صادر می‌شود و در ماهیت دعوا است، اما قاطع آن نیست؛ یا در ماهیت دعوا نیست، اما قاطع آن است؛ یا اینکه نه در ماهیت دعوا است و نه قاطع آن.^۱

مغایرت داشتن نیز به معنای با یکدیگر اختلاف داشتن یا مخالف هم بودن است. از نظر اصطلاحی مقصود از «مغایرت آراء» *Contrariété de décisions* حالتی است که دو رأی میان اصحاب دعوای واحد و در موضوع واحد، صادر شده است که میان آن‌ها اختلاف و ناسازگاری وجود

۱. در حقوق فرانسه به رأی مراجع قضائی (Jugement)، به رأی داوری (Sentence arbitrale)، به رأی دیوان عالی کشور (Vote)، به تصمیم (Décision) و به گزارش اصلاحی (Contrat judiciaire) گفته شده است. (Lexique

دارد. در قانون فعلی آئین دادرسی مدنی، قانون‌گذار در بند چهار ماده ۴۲۶ از واژه «تضاد» و واژه «مغایرت» استفاده کرده است و در ماده ۴۳۹ فقط از واژه اخیر استفاده کرده است.

۱. شرایط و صورت‌های مغایرت آراء

برای اینکه آراء مغایر هم فرض شوند، لازم است شرایطی وجود داشته باشد. از جمله اینکه، هر دو رأی مغایر باید قطعی و قاطع دعوا باشد و میان آن دو تنافی وجود داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۴) و به علاوه، در رأی‌ای که متعاقب رأی اول صادر می‌شود، باید شرایط اعتبار امر قضاوت‌شده موجود باشد. بر این اساس، مغایرت آراء ممکن است یکی از حالت‌های زیر را داشته باشد:

۱) **تضاد قرار سابق با قرار لاحق:** قرارهای قاطع دعوا مانند قرار رد دادخواست، قرار ابطال دادخواست، قرار رد دعوا، قرار عدم استماع دعوا، قرار سقوط دعوا، اساساً در جهت عدم اجابت خواسته خواهان و علیه خواهان دعوا صادر می‌شوند. چون یکی از شرایط مغایرت آراء، تضاد منافع خواهان و خوانده است، از این رو به نظر می‌رسد قرارها نمی‌توانند مغایر هم باشند. بنابراین برای مثال، اگر از مرجعی نسبت به موضوعی قرار رد دعوا و از مرجع دیگر در همان موضوع قرار عدم استماع دعوا صادر شود، نمی‌توان این قرارها را مغایر هم دانست.

۲) **تضاد قرار سابق با حکم لاحق:** اگر ابتدا از دادگاهی قرار صادر شود و متعاقباً از همان دادگاه یا دادگاه دیگر حکمی صادر شود، ممکن است بین آن دو تضاد وجود داشته باشد. مثلاً اگر از یک مرجع قرار سقوط دعوا و از مرجع دیگر حکم به محکومیت خوانده صادر شود، در این صورت، میان قرار و حکم صادره مغایرت وجود دارد. زیرا قرار سقوط دعوا، متضمن این معنی است که اساساً در موضوع مورد بحث، به دلیل عارض شدن امری، دعوی میان خواهان و خوانده به کلی ساقط شده است و چون رسیدگی به امور ترافعی مستلزم وجود دعوا است، از این رو رسیدگی بعدی بی‌معنا خواهد بود. مثلاً اگر در خصوص الزام به انجام تعهد میان وکیل و موکل دعوی در جریان باشد، اما در جریان رسیدگی وکیل دچار جنون شود، در این صورت دادگاه باید به دلیل منفسخ شدن وکالت قرار سقوط دعوا را صادر کند. زیرا بعد از عارض شدن جنون موکل نمی‌تواند ادعایی بر مبنای قرارداد وکالت علیه وکیل یاد شده داشته باشد و از این حیث دعوی میان آن دو ساقط شده است. حال اگر متعاقب این قرار مجدداً همان دعوا اقامه شود و دادگاه حکمی علیه وکیل صادر کند، به نظر می‌رسد، قرار سقوط دعوا و حکم مزبور با هم مغایرت دارند. اما در سایر قرارها من جمله قرار رد دادخواست، قرار ابطال دادخواست، قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا فرض مغایرت آن با حکم منتفی است. زیرا این گونه قرارها از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار نمی‌شوند و با وجود اینکه علیه خواهان صادر

شده‌اند، وی می‌توانسته مجدداً همان دعوا را علیه خواننده اقامه کند و خواننده نمی‌توانسته نسبت به تصمیم قبلی، ایراد امر قضاوت شده مطرح کند.

۳) تضاد حکم سابق با قرار لاحق: چنین تضادی تحقق پذیر نیست. زیرا اگر قبلاً در موضوعی حکمی صادر شده باشد، ممکن نیست متعاقب آن قراری صادر شود که با آن مغایر باشد. حکم سابق ممکن است له یا علیه خواهان صادر شود. اگر در دعوی پیشین دادگاه حکم به بی‌حقی یا حکم به بطلان دعوی خواهان صادر کرده باشد، در دعوی بعدی هر نوع قراری اگر صادر شود، مغایر آن محسوب نمی‌شود. زیرا هم حکم پیشین و هم قرار بعدی هر دو علیه خواهان صادر شده‌اند و در هر صورت خواهان دعوی اول و دوم از هیچ‌کدام از آراء صادره طرفی نمی‌بندد. اما اگر حکم سابق به نفع خواهان صادر شده باشد، طبیعتاً محکوم‌له همان دعوا را مجدداً و در مقام خواهان اقامه نمی‌کند. در همین مورد، محکوم‌له دعوی بدوی نمی‌تواند خواهان دعویایی باشد که قبلاً در مقام خواننده به آن پاسخ داده است.

۴) تضاد حکم سابق با حکم لاحق: اما صدور احکام مغایر فرض شایع «آراء مغایر» است که ممکن است از دادگاه واحد و یا از دادگاه‌های مختلف صادر شده باشند. در قانون آئین دادرسی مدنی برای رفع مغایرت آراء دو طریقه اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی پیش‌بینی شده است. این دو طریقه شرایط، احکام و آثار یکسانی ندارند و لازم است به تفکیک هریک را مورد بررسی قرار دهیم.

۲. اعاده دادرسی به منظور رفع مغایرت آراء

اعاده دادرسی طریقه فوق‌العاده و عدولی شکایت از احکام بوده که از طریق آن محکوم‌علیه حکمی که از اعتبار امر مختوم برخوردار شده، می‌تواند از مرجع صادرکننده، نقض آن را به دلیل اینکه به اشتباه صادر شده، خواه سبب آن اشتباه دادگاه بوده و یا طرف دعوا، تقاضا کند. (Croze et Moral, 1988: 994; Vincent et Guinchard, 2001: 119). در ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) یکی از جهات اعاده دادرسی به این شرح بیان شده است: «حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده است، متضاد باشد بدون آنکه سبب قانونی موجب این مغایرت باشد». ماده ۵۹۲ قانون قدیم (آ.د.م) مصوب ۱۳۱۸ به همین جهت از جهات اعاده دادرسی اشاره کرده بود. اما در قانون جدید نسبت به قانون قدیم تغییراتی مشاهده می‌شود. اولاً، در قانون قدیم به جای واژه «تضاد» از واژه «مخالفت» استفاده شده بود. ثانیاً شرط تحقق این جهت در قانون قدیم قطعی بودن حکم اول و دوم تعیین شده بود. تغییر اول موجب تغییر ماهیتی این جهت اعاده دادرسی نشده است. زیرا واژگان «تضاد» و «مخالفت» مترادف‌اند. تغییر دوم نیز بر شرایط اعاده دادرسی تأثیری نگذاشته است. زیرا در

صدر ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) مقرر شده است: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود...». بنابراین قطعی بودن حکم، شرطی است که در تمامی جهات اعاده دادرسی باید وجود داشته باشد. به علاوه، طرق فوق‌العاده شکایت، زمانی قابل تمسک است که باب شکایت عادی مفتوح نباشد. چون اعاده دادرسی طریقه‌ای فوق‌العاده است، از این رو باید مختص احکام قطعی باشد (حیاتی، ۱۳۹۰: ۹۰). بنابراین زمانی از طریق اعاده دادرسی می‌توان تعارض آراء را مرتفع کرد که آراء صادره از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار شده باشند. بر این اساس، برای رفع مغایرت آراء از طریق اعاده دادرسی، لازم است شرایطی وجود داشته باشد. این شرایط از قرار زیر است:

۱) صدور دو حکم قطعی مغایر: با توجه به صراحت صدر ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) و بند ۴ آن، برای اینکه بتوان از طریق اعاده دادرسی تعارض میان دو رأی را مرتفع کرد، لازم است هر دو رأی، ماهیتاً «حکم» باشند. بنابراین قرارها اساساً قابل اعاده دادرسی نیستند (واحدی، ۱۳۶۹: ۱۵؛ کشاورز صدر، ۱۳۵۱: ۱۱۰). تصمیمات دیوان عالی کشور که رأی نامیده می‌شود، قابل اعاده دادرسی نیست (Vincent et Guinchart, 2001: 874). رسیدگی به اعتراض نسبت به رأی دوار نیز محدود به ماده ۴۸۹ (ق.آ.د.م) است و در این قانون به قابل اعاده دادرسی بودن رأی داور تصریحی نشده است و از این رو حتی اگر آراء داوری مغایر هم باشند، تنها طریقه اعتراض تقاضای ابطال رأی داوری از دادگاه صالح است (مردانی و بهشتی، ۱۳۸۱: ۱۲۷).

لازم است دو حکم مغایر، قطعی باشند. بنابراین اگر جهت اعاده دادرسی در زمانی که رأی از طرق عادی قابل شکایت است کشف شود، خواهان صرفاً می‌تواند از این طریق عادی برای نقض رأی استفاده کند (Heron, 1991: 785).

دو حکم در حالات مختلفی ممکن است قطعی شده باشند. حالت نخست- هر دو حکم بعد از صدور از مرحله بدوی به دلیل انقضای مهلت تجدیدنظر قطعی شده باشند. حالت دوم- هر دو حکم به دنبال تقاضای تجدیدنظر به صورت قطعی از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشند. حالت سوم- یک حکم بعد از صدور از مرحله بدوی به دلیل انقضای مهلت تجدیدنظر قطعی شده باشد و حکم دیگر به دنبال تقاضای تجدیدنظر و به صورت قطعی از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد. در همه این حالات این شرط تعارض احکام حاصل است و با بودن سایر شرایط امکان اعاده دادرسی فراهم است.

اگر دادگاه بدوی به غلط حکم صادره را قطعی توصیف کند و محکوم‌علیه به اعتقاد اینکه قابل تجدیدنظر است از آن تقاضای تجدیدنظر کند، دادگاه بدوی باید تقاضای تجدیدنظر را برای دادگاه تجدیدنظر ارسال کند. حال اگر دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی را قابل تجدیدنظر بداند و با

نقض آن، حکم دیگری در ماهیت صادر کند، در این صورت نمی توان حکم دادگاه تجدیدنظر را مغایر حکم دادگاه بدوی دانست و به طریق اولی در فرضی که حکم بدوی قابل تجدیدنظر توصیف شده و بعد از تجدیدنظرخواهی نقض می شود و حکم دیگری در ماهیت صادر می شود، نمی توان حکم دادگاه تجدیدنظر را مغایر حکم دادگاه بدوی دانست. زیرا در هر دو حالت مزبور، حکم دادگاه بدوی با نقض در مرحله تجدیدنظر منتفی می شود و فقط حکم دادگاه تجدیدنظر باقی می ماند. از این رو در اینجا بیش از یک حکم وجود ندارد و این درحالی است که شرط تحقق تعارض وجود دو حکم قطعی است.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که برای اینکه این جهت اعاده دادرسی محقق شود، در کدام قسمت از دو حکم باید مغایرت وجود داشته باشد؟ پاسخ به پرسش مذکور، منوط به این است که بدانیم کدام قسمت از حکم، از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار می شود.

حکم دادگاه، علاوه بر مقدمه دارای بخش «منطوق» (Dispositifs) و بخش «جهات یا اسباب» (Motifs) حکم است. منطوق حکم که به آن «مفاد حکم» نیز گفته می شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵: ۲۱۹) بخش امره حکم است که در آن، با محکومیت یک طرف، موضوع مورد اختلاف حل می شود؛ ولی اسباب حکم جهات و یا دلایلی است که موجب اقناع دادرسی در حاکمیت یکی از دو طرف و انگیزه او در صدور حکم می شود. این اسباب ممکن است، شامل نص صریح یا مفاد و روح یکی از قوانین یا ادله خارجی، مانند اقرار و اسناد و شهادت شهود و امارات باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۶۳). بخش حاکم رأی یعنی منطوق رأی بدون تردید از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار می شود؛ زیرا در این بخش رأی است که تکلیف دعوا و خواسته های طرفین روشن می شود و در حقیقت همین جا است که فصل دعوا صورت می پذیرد. اما در مورد اسباب حکم اتفاق نظری در پاسخ مثبت یا منفی به این پرسش وجود ندارد. اگرچه اکثریت حقوقدانان فرانسوی به آن پاسخ منفی می دهند. عده ای نیز اسباب موجهه «نزدیک» یا «بسیار نزدیک» به منطوق را از سایر اسباب تفکیک کرده تا این ها را دارای اعتبار امر قضاوت شده اعلام کنند. با وجود این دیوان عالی کشور فرانسه در جدیدترین موضع خود شمول اعتبار قاعده به اسباب موجهه حکم را مردود اعلام کرده است (Couchez et, 1998: 463). مبنای عدم برخورداری اسباب و جهات حکم از اعتبار امر قضاوت شده این است که عقیده شخصی دادرسی، در مسائلی که مورد تقاضا و اختلاف نبوده است، در دعاوی آینده اثری ندارد. این درحالی است که جهات حکم معمولاً حاوی این گونه عقاید است و اصولاً نباید از اعتبار امر قضاوت شده بهره مند باشد.

با وجود این بعضی از حقوقدانان گفته‌اند: برای تشخیص اعتبار اسباب و جهات حکم باید از اظهار نظر کلی و مطلق خودداری کرد. به نظر می‌رسد، باید بین اسبابی که اساس و مبنای منطوق حکم قرار می‌گیرد و جهاتی که به‌عنوان عقیده دادرس در استدلال او اعلام می‌شود، تفاوت گذاشت. در نتیجه، بعضی از جهات حکم که ارکان دادرسی را تشکیل می‌دهد و بدون وجود آن‌ها تصور صحت حکم امکان ندارد، دارای اعتبار امر قضاوت شده است. اما چنانچه ارتباط اسباب و جهات با اصل حکم به این صورت نباشد، از جمله در جایی که دادگاه تنها به تجزیه و تحلیل دلایل طرفین می‌پردازد یا اموری را در رأی بیاورد که ارتباط مستقیم با فصل دعوا ندارد، اسباب حکم که تنها عقاید و انگیزه‌های دادرس را بیان می‌کند، دارای اعتبار امر قضاوت شده نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۷۰).

بعضی دیگر از حقوقدانان مطلقاً برای اسباب حکم اعتبار امر قضاوت شده برخوردار نیستند و در توجیه نظر خود گفته‌اند: اولاً، اقامه دعوا حقی است که سقوط آن مانند هر حق دیگری، نیازمند دلیل است و در موضع شك باید به بقای آن حکم کرد. ثانیاً، چنانچه اسباب موجهه حکم قبلی (برای مثال اصالت سند مالکیت و قرارداد اجاره) در دعاوی دیگری به‌عنوان موضوع آن دعاوی مطرح شوند، ایراد امر قضاوت شده، حداقل به علت فقدان وحدت موضوع که از شرایط لازم پذیرش این ایراد است، نمی‌تواند وارد تلقی شود. در نتیجه، دادگاه باید با وجود ایراد خوانده، وارد رسیدگی ماهوی به دعوی شود که موضوع آن یکی از اسباب موجهه حکم قبلی است (برای مثال دعوی اعلام مجعولیت سند اجاره مزبور) و نمی‌تواند به علت اعتبار امر قضاوت شده، قرار رد دعوا صادر کند و حتی عندالافتضا با استناد به ادله‌ای که خواهان این دعوا ارائه می‌دهد، می‌توان مجعولیت سندی را احراز کرد که در دعوی قبلی معتبر محسوب و سبب دعوا با آن احراز و به‌عنوان اسباب موجهه حکم اعلام شده است. در حقیقت بند ۶ ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) به محکوم علیه هر حکمی اجازه می‌دهد که دعوی جعلیت مستند حکمی را اقامه کند که دادگاه، براساس آن، اسباب موجهه حکم را احراز و براساس آن به موجب قانون او را محکوم کرده است. (شمس، ۱۳۸۷: ۴۸۰). به نظر می‌رسد، دیدگاه دوم موجه‌تر است و در تقویت آن به علاوه می‌توان افزود که معمولاً در خصوص قسمت اسباب موجهه حکم دادرسی تمام عیاری که براساس آن طرفین ادعاها و دفاعیات خود را مطرح کنند و توسط دادرس مورد قضاوت قرار گیرد، صورت نمی‌گیرد و معمولاً اصحاب دعوا نسبت به این قسمت از حکم که دادرس آن‌ها را احراز کرده است، موضع سکوت اختیار می‌کنند. بنابراین به نظر می‌رسد، اگر اعتبار امر قضاوت شده را فقط شامل منطوق حکم بدانیم صحیح‌تر است.

از این رو می‌توان گفت، هرگاه میان منطوق دو حکم تضاد وجود داشته باشد جهت چهارم از جهات اعاده دادرسی تحقق می‌یابد؛ اما اگر میان اسباب و جهات دو حکم تضاد وجود داشته باشد، به دلیل اینکه

اسباب و جهات حکم از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار نمی شود، نمی تواند موضوع این جهت اعاده دادرسی محسوب شود.

۲) واحد بودن موضوع دو حکم مغایر: برای اینکه بتوان به جهت تعارض احکام تقاضای اعاده دادرسی کرد، لازم است موضوع دو حکم واحد باشد. زیرا فقط در این صورت است که می توان تعارض یا تضاد میان آن دو حکم را تصور کرد. با وجود این، در پذیرش اعاده دادرسی به جهت مغایرت دو حکم لازم نیست که هر دو حکم از حیث موضوع کاملاً برابر باشند. از این رو اگر موضوع یکی از دو حکم، اخص از دیگری باشد، می تواند از جهات اعاده دادرسی باشد. به عبارت دیگر تفاوتی ندارد که اختلاف بین دو حکم کلی باشد یا جزئی. برای مثال، اگر در حکم اول، خواهان در دعوی خلع ید از ملکی محکوم به بی حقی شده باشد، اما در حکم دوم خواننده محکوم به خلع ید از قسمتی از همان ملک شده باشد، این شرط حاصل است (شمس، ۱۳۸۷: ۴۰۷؛ حیاتی، ۱۳۹۷: ۵۹۴).

۳) اتحاد اصحاب دعوی دو حکم مغایر: اصحاب دعوی هر دو حکم باید یکی باشند. برای تحقق این شرط، ضروری نیست که حتماً همان اصحاب دعوی سابق، اصحاب دعوی لاحق هم باشند؛ بلکه اگر يك نفر به قائم مقامی یکی از اصحاب دعوی قبلی، طرف دعوی فعلی باشد، این جهت اعاده دادرسی محقق می شود. یا اگر اصحاب دعوی قبلی به اصالت در دادرسی حضور داشته اند و در دعوا دوم نماینده آنها مانند وکیل حضور داشته است یا برعکس، در این صورت نیز شرط اتحاد اصحاب دعوا حاصل است. زیرا نماینده، طرف دعوا محسوب نمی شود و آثار دعوا متوجه او نمی شود، بلکه این آثار متوجه کسی می شود که نماینده از جانب او دعوا را تعقیب کرده است. حال اگر قیم یا ولی يك بار به نام خود اقامه دعوا کرده باشد و بار دیگر به نام مولی علیه، در اینجا اتحاد اصحاب دعوا در دو حکم مغایر، وجود ندارد (Glasson, 1902: 430).

۴) صدور دو حکم مغایر از دادگاه واحد: احکام مغایر باید از يك دادگاه بین همان متداعیین و راجع به يك موضوع صادر شده باشد تا این جهت اعاده دادرسی محقق شود و الا اگر با وجود سایر شرایط دو حکم مغایر از دو دادگاه متفاوت صادر شده باشد، از طریق اعاده دادرسی نمی توان تعارض میان آن دو حکم را مرتفع کرد. بنابراین در اینجا، فرض تضاد حکم کیفری با حکم مدنی، منتفی است. زیرا حکم راجع به امر کیفری در دادگاه کیفری و حکم راجع به امر مدنی در دادگاه حقوقی صادر می شود و این دو مرجع دو دادگاه متفاوت از هم هستند. البته براساس ماده ۱۴ (ق.آ.د.ک): «شاکمی می تواند جبران تمام ضرر و زیانهای مادی و معنوی و منافع ممکن الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند» و مطابق ماده ۱۵ همین قانون: «زیان دیده از جرم می تواند تا پیش از اعلام ختم

دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آئین دادرسی مدنی است». بنابراین اگر ختم دادرسی اعلام شده باشد، دادگاه کیفری برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم صالح به رسیدگی نخواهد بود. حال اگر پیش از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان تقدیم دادگاه کیفری شود، در این صورت دادگاه مزبور، طی رأی واحدی هم راجع به جنبه کیفری و هم راجع به جنبه حقوقی (مطالبه ضرر و زیان) اتخاذ تصمیم می‌کند (قسمت نخست ماده ۱۷ ق.آ.د.ک). حال اگر میان این دو جنبه تضاد وجود داشته باشد، به نظر می‌رسد با حصول سایر شرایط براساس بند ۳ ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) قابل اعاده دادرسی خواهد بود. ولی اگر «..... رسیدگی به ضرر و زیان مستلزم تحقیقات بیش‌تر باشد ... دادگاه رأی کیفری را صادر و پس از آن به دعوی ضرر و زیان رسیدگی می‌کند». حال اگر میان این دو حکم مغایرت وجود داشته باشد، به نظر می‌رسد با حصول سایر شرایط، براساس بند ۴ ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) حکم دوم قابل اعاده دادرسی خواهد بود. برابر ماده ۲۹۸ (ق.آ.د.م): «در صورتی که دعوا قابل تجزیه بوده و فقط قسمتی از آن مقتضی صدور رأی باشد با درخواست خواهان، دادگاه مکلف به انشای رأی نسبت به همان قسمت است و نسبت به قسمت دیگر، رسیدگی را ادامه می‌دهد». از این رو در دعوی حقوقی اقامه شده در دادگاه عمومی حقوقی نیز اگر به سبب تجزیه دعوا دو حکم مغایر هم صادر شود، مثل اینکه در رأی نخست دادگاه حکم به بطلان قرارداد اجاره داده باشد و در حکم دوم به جای اینکه متصرف را به پرداخت اجرت‌المثل محکوم کند، او را به پرداخت اجاره بها محکوم کرده باشد، در این صورت، مغایرت آراء محقق است و با حصول سایر شرایط، امکان توسل به اعاده دادرسی براساس بند ۴ ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) فراهم است.

حال آیا شعب مختلف یک دادگاه از حوزه قضائی واحد را می‌توان، از این جهت دادگاه واحد دانست؟ بعضی از حقوقدانان با استناد به مدلول رأی اصداری شماره ۳۸۸۵ مورخ ۴۱/۱۲/۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور^۱ به این پرسش پاسخ مثبت داده‌اند و گفته‌اند که پاسخ منفی قابلیت اعاده دادرسی احکام معارض صادره از شعب مختلف یک حوزه قضائی را زایل می‌کند و مخصوصاً در مواردی که حکم معارض، با توجه به نوع دعوا و یا میزان خواسته، قابل فرجام نیز نباشد، محکوم علیه چنین احکامی در احقاق حق خود، با مانع جدی مواجه خواهد شد (شمس، ۱۳۸۷: ۴۷۱). ولی به نظر می‌رسد، اولاً به نفع اعتبار امر قضاوت شده باید از تفسیر موسع مقررات طرق فوق‌العاده شکایت از

۱. «قطع نظر از اینکه اصولاً و طبق مقررات قانون آئین دادرسی مدنی تقاضای اعاده دادرسی باید نسبت به دو حکم مغایر صادر از دادگاه استان یک حوزه استینافی به عمل آید و در مورد پرونده مطروح دو حکم مغایر به نظر نمی‌رسد، بلکه یک حکم و یک قرار مورد بحث بوده و از دو حوزه استیناف اصفهان و شیراز صادر شده است ...».

آراء خودداری کرد. ثانیاً در ادبیات حقوقی مفهوم دادگاه و حوزه قضائی مجزا از هم بوده و به هر شعبه از شعب دادگاه يك حوزه قضائی اصطلاحاً «دادگاه» گفته می‌شود. به علاوه فلسفه ضرورت صدور احکام معارض از يك شعبه دادگاه برای تحقق این جهت اعاده دادرسی این است که دادگاه صادرکننده هر دو حکم با در اختیار داشتن تمامی ادله و مدارک، بهتر می‌تواند به کُنه واقعیت پی ببرد و رأی مقتضی صادر کند. در صورتی که این آراء از دو دادگاه چه از يك حوزه قضائی و چه از حوزه قضائی متفاوت صادر شود، چنین وضعیتی وجود نخواهد داشت. اما به نظر می‌رسد، تغییر کارکنان دادگاه مانع از پذیرش اعاده دادرسی به علت وجود این جهت اعاده دادرسی توسط هیئت جدید دادگاه نباشد. زیرا با تغییر کارکنان دادگاه، دادگاه تغییر نخواهد کرد (متین‌دفتری، ۱۳۴۲: ۶۰۱).^۱ در بند ۹۸ ماده ۹۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ صدور احکام متعارض از شعب مختلف دیوان هم از جهات اعاده دادرسی قلمداد شده است.

در اثبات تحقق صدور احکام متضاد، درخواست‌کننده اعاده دادرسی باید احکام مغایر را پیوست دادخواست خود کند. دادگاه اگر درخواست اعاده دادرسی را موجه بداند، باید مطابق ماده ۴۳۹ (ق.آ.د.م) عمل کند. این ماده مقرر می‌دارد: «اگر جهت اعاده دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی حکم دوم را نقض و حکم اول به قوت خود باقی خواهد بود».

قانون قدیم آئین دادرسی مدنی فرانسه در سال ۱۸۰۷ میلادی تصویب شد و تا سال ۱۹۷۰ لازم‌الاجرا بود. در این قانون قانونگذار جهات اعاده دادرسی را در ۱۰ مورد، در ماده ۴۸۰ بیان کرده بود. در فقره ششم ماده مذکور مقرر شده بود «اگر آراء قطعی متضاد میان همان اصحاب دعوا، روی همان موضوع از همان دادگاه (بدوی یا تجدیدنظر) صادر شود»^۲ از جهات اعاده دادرسی است. ماده ۵۰۴ همان قانون مقرر کرده بود، اگر آراء قطعی متضاد میان همان اصحاب دعوا و روی همان موضوع از دادگاه‌های متفاوت صادر شده باشد، از طریق فرجام‌خواهی می‌توان نقض رأی دوم را

۱. در بند ۹۸ ماده ۹۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ صدور احکام متعارض از شعب مختلف دیوان هم از جهات اعاده دادرسی قلمداد شده است. با این حال رأی صادره به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۵۵۷۰۰۱۲۶ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ از شعبه هفتم تجدیدنظر دیوان که مقرر داشته است: «نظر به اینکه مستدعی اعاده دادرسی تعارضی بین احکام صادره از شعب هفتم و هشتم را پیرامون موضوع به‌عنوان دلیل تقاضای اعاده دادرسی اعلام کرده و با توجه به این مطلب که تعارض بین آراء صادره شعب از جهات اعاده دادرسی تلقی نمی‌شود، از این‌رو در اجرای ماده ۱۰۲ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۹۲، قرار رد تقاضای اعاده دادرسی صادر می‌شود.» مغایر مقرر مذکور است.

2. «s'il y a contrariété de jugement en dernier ressort entre les mêmes parties, sur les mêmes moyens, dans les mêmes cours ou tribunaux.»

تقاضا کرد. قانون جدید آئین دادرسی مدنی فرانسه که در سال ۱۹۷۰ میلادی تصویب شد، جهات اعاده دادرسی را از ده مورد به چهار مورد تقلیل داد. در قانون جدید آئین دادرسی مدنی فرانسه این جهت از جهات اعاده دادرسی مورد تصریح قانون‌گذار قرار نگرفت و صدور احکام متضاد چه از دادگاه واحد باشد و چه از دادگاه‌های متفاوت، صرفاً قابل فرجام‌خواهی دانسته شده است (ماده ۶۱۷ و ۶۱۸ قانون جدید آ.د.م فرانسه) بنابراین بند ۴ ماده ۲۶ و ماده ۳۷۶ (ق.آ.د.م) ایران منطبق است با بند ۶ ماده ۸۰ و ماده ۵۰۴ قانون قدیم (آ.د.م) فرانسه. در تحلیل نهائی به این مسئله خواهیم پرداخت که مبنای این تحول در قانون جدید آئین دادرسی مدنی فرانسه چه بوده است و اساساً چرا قانون‌گذار در قانون فعلی جهات اعاده دادرسی را به چهار مورد تقلیل داده است و صدور احکام متضاد را از جهات اعاده دادرسی قلمداد نکرده است.

۳. فرجام‌خواهی به منظور رفع مغایرت آراء

فرجام‌خواهی نیز به مانند اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء است. مرجع رسیدگی به درخواست فرجام دیوان عالی کشور است. دیوان عالی کشور که عالی‌ترین مرجع قضائی کشور است، رسالت نظارت بر حسن اجرای قانون در دادگاه‌ها را برعهده دارد. در دیوان عالی کشور رسیدگی شکلی است. یعنی این مرجع فقط از حیث رعایت قانون دادرسی‌های صورت گرفته را مورد بازبینی قرار می‌دهد. قانون‌گذار علاوه بر اینکه صدور آراء مغایر را در شرایطی از موجبات اعاده دادرسی قلمداد کرده است، در مبحث فرجام‌خواهی آن را از موجبات فرجام‌خواهی نیز قرار داده است. مطابق بند ۴ ماده ۳۷۱ (ق.آ.د.م) چنانچه «آراء مغایر با یکدیگر، بدون سبب قانونی در يك موضوع و بین همان اصحاب دعوا صادر شده باشد» از موجبات نقض رأی فرجام‌خواسته در دیوان عالی کشور است. همچنین مطابق ماده ۳۷۶ قانون مزبور: «چنانچه در موضوع یک دعوا آراء مغایری صادر شده باشد، بدون اینکه طرفین و یا صورت اختلاف تغییر کند و یا به سبب تجدیدنظر یا اعاده دادرسی رأی دادگاه نقض شود، رأی مؤخر بی اعتبار بوده و به درخواست ذی‌نفع بی اعتباری آن اعلام می‌شود. همچنین رأی اول در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد، اعم از اینکه آراء یادشده از یک دادگاه و یا دادگاه‌های متعدد صادر شده باشند». بنابراین مطابق مواد مزبور یکی از جهات فرجام‌خواهی صدور آراء مغایر است. با توجه به اینکه در این ماده رأی به طور مطلق به کار رفته است، به نظر می‌رسد نه تنها در صورت مغایرت آراء دادگاه‌ها، بلکه اگر رأی داور با رأی دادگاه مغایر باشد نیز می‌تواند مصداق مغایرت آراء قابل فرجام باشد. ولی به دلیل اینکه گزارش اصلاحی اساساً رأی قلمداد نمی‌شود، در صورت مغایرت آن با رأی دیگر، نمی‌تواند از موجبات فرجام‌خواهی محسوب شود. با این حال به نظر می‌رسد، اگر گزارش اصلاحی مقدم بر رأی دیگر که مغایر آن است باشد راه حل قضیه

این است که گفته شود، طرفین با نادیده گرفتن گزارش اصلاحی در حقیقت آن را به طور ضمنی اقاله کرده‌اند. زیرا گزارش اصلاحی ماهیتاً عقد صلح است که ممکن است به صورت صریح یا ضمنی اقاله شود. ولی اگر گزارش اصلاحی مؤخر باشد، به نظر می‌رسد، گزارش اصلاحی بی اعتبار است. زیرا با صدور رأی قبلی که نزاع را از میان برداشته است، موضوعی برای مصالحه باقی نمی‌ماند و گزارش اصلاحی به دلیل فقدان موضوع باطل است و هریک از طرفین می‌تواند تقاضای ابطال آن را از دادگاه صادرکننده بنماید.

اما یک پرسش اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر میان رأی مراجع کیفری و رأی مراجع حقوقی مغایرت وجود داشته باشد، آیا از طریق فرجام‌خواهی می‌توان مغایرت را مرتفع کرد. اعاده دادرسی در اینجا منتفی است. زیرا اعاده دادرسی مختص احکام مغایر صادره از دادگاه واحد است. درحالی‌که در نظام حقوقی فعلی، محاکم حقوقی متمایز از محاکم کیفری هستند. بنابراین طریقه ممکن، فرجام‌خواهی است. حال به دلیل اینکه در رسیدگی‌های کیفری، علی‌الاصول امر تحقیق، جدی‌تر، عمیق‌تر و دقیق‌تر است، از این رو گفته می‌شود رأی دادگاه کیفری برای دادگاه مدنی از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۹۱ و ۲۹۲؛ خدابخشی، ۱۳۸۷: ۱۴۰ و ۱۴۱) و اگر دادگاه حقوقی تبعیت نکند و مغایر رأی دادگاه کیفری تصمیمی اتخاذ کند، به نظر می‌رسد، معترض می‌تواند از طریق فرجام‌خواهی تقاضای رسیدگی کند. مثلاً دادگاه کیفری، در رسیدگی به اتهام جعل مبیعه‌نامه، متهم را جاعل تشخیص دهد و وی را به تحمل مجازات مربوط محکوم کند. ولی دادگاه حقوقی مبیعه‌نامه را معتبر بداند و بر مبنای آن دعوی الزام به تنظیم سند رسمی را بپذیرد. به نظر می‌رسد این دو حکم با هم مغایرت دارند و اگر هر دو قطعی شده باشند، چون از دادگاه‌های مختلف صادر شده‌اند، فقط از طریق فرجام‌خواهی می‌توان تقاضای رفع مغایرت کرد. ولی اگر دادگاه حقوقی مقدمتاً رسیدگی کرده و حکمی صادر کرده باشد و متعاقباً دادگاه کیفری حکمی مغایر حکم دادگاه حقوقی صادر کند، اگر مورد مشمول بندهای ۵ و ۶ ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) باشد، از طریق اعاده دادرسی می‌تواند از دادگاه حقوقی تقاضای نقض حکم نخستین را کرد.

با مقایسه مقررات مزبور با ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) معلوم می‌شود، دائرة فرجام‌پذیری آراء مغایر، گسترده‌تر از اعاده دادرسی‌پذیری احکام مغایر است. زیرا قانون‌گذار در اینجا از آراء (اعم از حکم و قرار) مغایر سخن به میان آورده است که ممکن است از دادگاه واحد یا از دادگاه‌های مختلف صادر شده باشد. درحالی‌که اعاده دادرسی مختص احکام مغایر صادرشده از دادگاه واحد است. اما مسئله‌ای که قابل تعمق است این است که قلمرو فرجام‌پذیری آراء مغایر به اندازه‌ای است که احکام مغایر صادرشده از دادگاه واحد را نیز شامل می‌شود و از این رو می‌توان گفت در این مورد اعاده

دادرسی و فرجام‌خواهی با هم تداخل دارند. جالب توجه است که مطابق مواد ۳۹۹ و ۴۲۸ (ق.آ.د.م) در صورتی که فرجام‌خواهی و یا اعاده دادرسی به جهت مغایر بودن دو حکم باشد، ابتدای مهلت فرجام‌خواهی و یا اعاده دادرسی از تاریخ ابلاغ هر یک از دو حکم است. بنابراین در همان زمانی که حکم از این نظر قابل اعاده دادرسی است، قابل فرجام‌خواهی هم هست. از لحاظ منطقی رابطه بند ۴ ماده ۳۷۱ و ماده ۳۷۶ با بند ۴ ماده ۴۲۶ و ماده ۴۳۹ (ق.آ.د.م) عموم و خصوص من وجه است. به نظر می‌رسد معترض می‌تواند، طریقه اعاده دادرسی و یا طریقه فرجام‌خواهی را انتخاب کند. اما عملاً اگر به هر یک از طرق مذکور متوسل شود، مهلت تقاضای شکایت از طریق دیگر را از دست می‌دهد (حیاتی، ۱۳۹۳: ۲۳۰ و ۲۳۱).

از حیث مرجع رسیدگی کننده، میان اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی تفاوت وجود دارد. زیرا مرجع رسیدگی به رفع مغایرت دو حکم به جهت اعاده دادرسی، دادگاه صادرکننده حکم قطعی است. در حالی که مرجع رسیدگی کننده به فرجام‌خواهی به سبب مغایرت آراء دیوان عالی کشور است. همچنین از حیث نتیجه رسیدگی این دو طریقه شکایت از رأی برابر نیستند. زیرا مطابق قسمت اخیر ماده ۳۷۶ (ق.آ.د.م) در پی رسیدگی فرجامی «... رأی مؤخر بی اعتبار بوده و به درخواست ذی نفع بی اعتباری آن اعلام می‌شود. همچنین رأی اول در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد...». این در حالی است که در پی رسیدگی به دعوی اعاده دادرسی، مطابق ماده ۴۳۹ (ق.آ.د.م): «... دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی حکم دوم را نقض و حکم اول به قدرت خود باقی خواهد بود». بنابراین در فرجام‌خواهی رأی مؤخر حتماً نقض می‌شود و به علاوه ممکن است رأی مقدم نیز نقض شود. ولی در اعاده دادرسی فقط حکم مؤخر نقض می‌شود.

علت تداخل فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی را باید در تقلید قانون‌گذار ایرانی از قانون قدیم آئین دادرسی مدنی فرانسه جستجو کرد. قانون فعلی آئین دادرسی مدنی ایران در حقیقت منسجم شده قانون قبلی آئین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۱۸) است. قانون فعلی به نسبت قانون قبلی، در قسمت اعاده دادرسی، جز اصلاحات جزئی، دچار تحولات عمده‌ای نشده است. بنابراین، می‌توان گفت قانون فعلی ایران در این مبحث منطبق است با قانون قدیم آئین دادرسی مدنی فرانسه. این در حالی است که قانون جدید آئین دادرسی مدنی فرانسه به نسبت قانون قدیم، در همه مباحث و به خصوص در قسمت اعاده دادرسی، دچار تحولات عمده‌ای شده است. قانون‌گذار فرانسه در ماده ۹۵۹ (ق.آ.د.م) جهات اعاده دادرسی را به چهار مورد تقلیل داده است و در میان این جهات، صدور آراء مغایر را مشاهده نمی‌شود. بلکه براساس مواد ۶۱۷ و ۶۱۸ این مورد فقط قابل فرجام‌خواهی است. قانون‌گذار فرانسه در خصوص فرجام‌پذیری آراء مغایر دو فرض را در نظر گرفته است. فرضی که براساس آن

درخواست فرجام باید نسبت به رأی مؤخر صورت گیرد و در صورت وارد بودن فرجام خواهی، دیوان عالی کشور رأی دوم را نقض می کند و فرض دیگر مخصوص حالتی است که درخواست فرجام باید نسبت به هر دو رأی صورت گیرد که در این صورت ممکن است رأی نخست یا حتی هر دو رأی نقض شود.

مطابق ماده ۶۱۷ (ق.آ.د.م)^۱ فرانسه: «تعارض آرا وقتی می تواند مورد درخواست رسیدگی قرار گیرد که عدم استماع دعوا به سبب اعتبار امر قضاوت شده از نظر قضات ماهوی بی نتیجه مانده باشد. در این مورد، فرجام خواهی نسبت به رأی مؤخر صورت می گیرد. اگر تعارض به اثبات برسد، رأی مؤخر به نفع رأی نخست نقض می شود».

بنابراین مطابق این ماده اگر خواننده دعوا ایراد اعتبار امر قضاوت شده گرفته باشد تا منجر به عدم استماع آن شود، ولی قضات ماهوی رسیدگی کننده به این سبب دعوا را مردود اعلام نکنند، محکوم علیه می تواند از رأی دوم به سبب مغایرت آراء نزد دیوان عالی کشور تقاضای فرجام کند. در این صورت اگر مرجع مزبور مغایرت آراء را محرز دانست، صرفاً رأی دوم را نقض می کند (Vincent 1017:1017, 2001, et Guinchard). اما ماده ۶۱۸ قانون مزبور^۲ به فرض دیگری می پردازد. مطابق این ماده: «همچنین مغایرت آراء ممکن است، با تخطی از مقررات ماده ۶۰۵ حتی هنگامی که دو رأی به صورت قطعی صادر نشده باشند و این دو رأی غیرقابل جمع باشند و هیچ یک از این دو، به طرق عادی قابل اعتراض نباشند، مورد درخواست رسیدگی قرار گیرد؛ بنابراین اگر قبلاً از یکی از آراء درخواست فرجام خواهی شده باشد، ولی آن درخواست مردود اعلام شده باشد، در این مرحله، فرجام خواهی قابل پذیرش است. در این مورد فرجام خواهی قابل طرح است، حتی اگر مهلت مقرر در ماده ۶۱۲ منقضی شده باشد. این فرجام خواهی باید نسبت به هر دو رأی به عمل آید. اگر تعارض آراء ثابت شود، دیوان عالی کشور یکی از دو رأی را نقض می کند و حتی در صورت اقتضا هر دو را

1. Art 617: "La contrariété de jugements peut être invoquée lorsque la fin de non-recevoir tirée de l'autorité de la chose jugée a en vain été opposée devant les juges du fond. En ce cas, le pourvoi en cassation est dirigé contre le jugement second en date ; lorsque la contrariété est constatée, elle se résout au profit du premier".

2. Art 618: "618: La contrariété de jugements peut aussi, par dérogation aux dispositions de l'article 605, être invoquée lorsque deux décisions, même non rendues en dernier ressort, sont inconciliables et qu'aucune d'elles n'est susceptible d'un recours ordinaire ; le pourvoi en cassation est alors recevable, même si l'une des décisions avait déjà été frappée d'un pourvoi en cassation et que celui-ci avait été rejeté. En ce cas, le pourvoi peut être formé même après l'expiration du délai prévu à l'article 612. Il doit être dirigé contre les deux décisions ; lorsque la contrariété est constatée, la Cour de cassation annule l'une des décisions ou, s'il y a lieu, les deux".

نقض می‌کند». در این ماده، قانون‌گذار فرض دیگری را مطرح می‌کند. بر این اساس، ابتدا باید دو رأی غیرقابل جمع وجود داشته باشد و سپس هیچ‌یک از دو رأی از طرق عادی شکایت قابل نقض نباشد، حتی اگر آراء مغایر در نتیجه دادرسی فوری صادر شده باشند. در این صورت می‌شود مطابق مقررات ماده مزبور تقاضای فرجام‌خواهی کرد. در این نظام حقوقی گفته شده است که فرجام‌خواهی نسبت به آراء مغایر صادر شده، در نتیجه داوری ممکن نیست. ولی اگر آرای مغایر از دو دادگاه حقوقی و کیفری متفاوت صادر شده باشد، تقاضای فرجام‌خواهی به این جهت ممکن است (et (Guinchard, 2001: 1018).

در کشورهای عربی نیز قانون‌گذار عموماً برای حل مغایرت آراء، طریقه فرجام‌خواهی را برگزیده است. در قانون آئین دادرسی مدنی سوریه، قانون‌گذار احکام متناقض را اعم از اینکه از دادگاه واحد صادر شده باشد یا از دادگاه‌های مختلف، از موارد اعاده دادرسی قلمداد نکرده است. بلکه به موجب بند ۸ ماده ۷۰۸ (ق.آ.د.م) آن کشور تناقض احکام از جهات فرجام‌خواهی قلمداد شده است. همچنین در بند ۴ ماده ۲۰۱ قانون آئین دادرسی مدنی عراق، تناقض احکام فقط از جهات فرجام‌خواهی محسوب شده است (عبدمحمد، ۲۰۱۵: ۲۴۳).^۱ در قانون آئین دادرسی مدنی و تجاری مصر، قانون‌گذار در مبحث اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی از تناقض احکام سخنی به میان نیاورده است. بنابراین به نظر می‌رسد در این نظام حقوقی صدور احکام متناقض نه از جهات اعاده دادرسی است و نه از جهات فرجام‌خواهی. ولی در قسمت اجرای احکام قانون‌گذار برای حکم قابل اجرا، شرایطی مقرر کرده است. از جمله این شرایط بند ۴ ماده ۲۹۸ است^۲ که مقرر کرده است که حکم مورد تقاضای اجرا، نباید مغایر احکام سابق الصدور باشد. بنابراین به نظر می‌رسد، در این فرض قانون‌گذار بدون نیاز به دادرسی حکم دوم را ملغی الاثر اعلام کرده است.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

قانون فعلی آئین دادرسی مدنی ایران بر اساس قانون قدیم آئین دادرسی مدنی فرانسه نگارش یافته است. این درحالی است که قانون قدیم فرانسه مورد انتقادات فراوانی بود. به همین دلیل، این قانون به هدف ساده‌سازی مقررات شکلی و رفع ایرادات آن، در سال ۱۹۷۵ اصلاح شد (Couchez, 1998: 8). قانون‌گذار در قانون جدید سعی کرد به کلیه انتقادات وارده بر قانون قدیم توجه کند و اشکالات

۱. «اذا صدر حکم یناقض حکماً سابقاً صدر فی الدعوی نفسها بین الخصوم انفسهم او من قام مقامهم و حاز درجه البتات».
 ۲. ماده ۲۹۸ - لا يجوز الأمر بالتنفيذ إلا بعد التحقق مما يأتي : ... ۴. أن الحكم أو الأمر لا يتعارض مع حکم أو أمر سبق صدوره من محاكم الجمهورية ولا يتضمن ما يخالف النظام العام أو الآداب فيها».

آن را برطرف کند. یکی از موضوعاتی که در قانون جدید دچار تحول عمده شد، مقررات راجع به اعاده دادرسی بود. بررسی سیر تحولات قواعد مربوط به اعاده دادرسی در این نظام حقوقی نشان می‌دهد که ابتدا جهات اعاده دادرسی قریب به بیست مورد بوده است و بعداً به ده مورد کاهش پیدا کرده و در نهایتاً در ماده ۵۹۵ قانون اخیر، به چهار مورد محدود شده است. این چهار مورد عبارت است از: ۱- حيله و تقلب محکوم‌له. ۲- کتمان سند توسط محکوم‌له. ۳- اثبات جعلیت اسناد مستند رأی. ۴- اثبات کذب شهادت‌نامه، شهادت شهود و سوگند. علت اصلی این تحول، ایجاد تجانس میان جهات اعاده دادرسی و جلوگیری از اختلاط آن با سایر طرق شکایت از آراء بوده است. در میان جهات فعلی اعاده دادرسی این قدر مشترک دیده می‌شود که در همه این جهات، نوعی سوءنیت از طرف محکوم‌له برای تحصیل رأی ناعادلانه وجود داشته است که اعاده دادرسی طریقه جبران آن دانسته شده است. بنابراین، اعاده دادرسی در آئین دادرسی مدنی فرانسه بعد از پشت سرگذاشتن تحولاتی، در حال حاضر مبنای قابل قبولی پیدا کرده است. در قانون قدیم فرانسه به مانند وضعیت کنونی آئین دادرسی مدنی ایران صدور آراء مغایر هم از جهات اعاده دادرسی بود و هم از جهات فرجام‌خواهی. ولی در قانون فعلی صدور آراء مغایر اعم از اینکه از دادگاه واحد باشد یا از دادگاه‌های مختلف فقط از موجبات فرجام‌خواهی است. حال با توجه به اینکه در آئین دادرسی مدنی ایران، قانون‌گذار فقط براساس تقلید از قانون قدیم فرانسه جهات اعاده دادرسی را تدوین کرده است، از این رو به نظر می‌رسد دلیل منطقی قابل قبولی وجود ندارد که آراء مغایر هم از موجبات اعاده دادرسی (تعارض احکام) و از موجبات فرجام‌خواهی (تعارض آراء) باشد و این دو طریقه اعتراض فوق‌العاده در این خصوص با هم تداخل داشته باشند. بعضی از حقوقدانان گفته‌اند: اعاده دادرسی بیش از سایر طرق اعتراض به رأی به اعتبار امر مختومه آراء لطمه وارد می‌کند و نباید به آسانی مورد تمسک واقع شود (واحدی، ۱۳۷۵: ۲۶۷ و ۲۶۸) و از این رو کاستن از جهات اعاده دادرسی که به نفع استقرار نظم در دادگستری و استحکام بیش‌تر آراء قضائی است، خللی به رسالت دیگر دادگستری که برقراری عدالت است، وارد نمی‌آورد. از این رو پیشنهاد می‌شود این جهت از جهات اعاده دادرسی از ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م) حذف شود و مغایرت آراء به طور مطلق فقط از جهات فرجام‌خواهی باشد.

منابع

فارسی

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۹۵)، دانشنامه حقوقی، پنج جلدی، جلد دوم، چاپ دوم، نشر گنج دانش.
- حیاتی، علی عباس، (۱۳۹۰)، اعاده دادرسی در آئین دادرسی مدنی ایران و فرانسه، چاپ دوم، نشر میزان.
- حیاتی، علی عباس، (۱۳۹۷)، آئین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ ششم، نشر میزان.
- حیاتی، علی عباس، (۱۳۹۳)، آئین دادرسی مدنی ۲، چاپ دوم، نشر میزان.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۸۷)، «نگرشی تازه به اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری»، فصلنامه حقوق، دوره سی و هشتم، شماره سوم.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، لغت نامه، دوره جدید، جلد ششم، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۴)، آئین دادرسی مدنی، سه جلدی، جلد اول، چاپ نهم، تهران: نشر دراک.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۷)، آئین دادرسی مدنی، سه جلدی، جلد دوم، چاپ نوزدهم، تهران: نشر دراک.
- عبد محمد، نبأ محمد، (۲۰۱۵)، «الاحکام المتناقضه و سبیل معالجتها»، مجله جامعه تکریت للعلوم القانونیه، دوره ۲۸، ۲۵۱-۲۳۰.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۳)، اعتبار امر قضاوت شده، چاپ ششم، تهران، نشر میزان.
- کشاورز صدر، سید محمد علی، (۱۳۵۱)، تجدید رسیدگی، تهران، انتشارات دهخدا.
- متین دفتری، احمد، (۱۳۴۲)، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، ۲ جلدی، جلد ۲، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران.
- مردانی، ناصر و بهشتی، محمد جواد، (۱۳۸۱)، «بررسی تحلیلی اعاده دادرسی بر اساس قانون جدید آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹»، مجله کانون وکلا، شماره صدوهفتاد و شش.
- واحدی، جواد، (۱۳۷۵)، اعاده دادرسی در امور مدنی، تحولات حقوق خصوصی، زیر نظر: دکتر ناصر کاتوزیان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- واحدی، جواد، (۱۳۶۹)، «اعاده دادرسی در امور مدنی»، مجله کانون وکلا، تهران، شماره صدوپنجاه و صدوپنجاه و یک.

انگلیسی

- Couchez Gérard, Langlade, Pierre et Lebeau Daniel, (1988) Procédure civile. Paris, Dalloz
- Croze, Hervé et Moral, Christian, (1988) Procédure civile. LexisNexis.
- Dutheillet – Lamonthézie, Bernard. Juris – classeur. (1963) Procédure civile. Requite civile, Paris. Dalloz
- Garsonnet et Gezar – Bru. Procédure civile. (1925) Paris. Cadiet
- Glasson, Ernest Désiré, (1902). Précis théorique et pratique de procédure civile. Paris. Pichon
- Heron, J. Droit judiciaire privé. (1991) Monchrestien, Précis Domat.
- Lexique des termes juridiques, (2010). Paris. Dalloz .
- Vincent (J.) et Guinchard (S.), (2001), Procédure civile, Paris, Dalloz.